موضوع: سوره حمد

عنوان: تفسير سوره مبارکه حمد جلسه 2

مدت زمان: اندازه نسخه كم حجم: دانلود اندازه نسخه پر حجم: دانلود

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين اهدنا الصراط المستقيم

صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم و لا الضالين

\*«بسم الله»\* در ابتداي كتاب الهي و طليعهٴ هر سورهٔ

بحث در سورهٔ مباركهٴ‌ فاتحة الكتاب بود. به عرض رسيد كه اين كلمهٔ \*«بسم الله الرحمن الرحيم»\*(1) جزء سوره است و همراه با سوره نازل شده است و در هر سوره‌اي معناي خاص دارد. از اين جهت كه اول قرآن كريم قرار گرفت، ناظر به آن معناي واحدي است كه قرآن كريم آن معنا را در بر دارد كه قرآن نور است شفا براي مؤمنين است هدايت مردم است و مانند آن. اين نور بودن قرآن كريم هدف اين كتاب است و قاري قرآن كه با بسم الله اين كتاب را شروع مي‌كند يعني من به نام خدا ابتدا مي‌كنم براي رسيدن به اين نورانيت. اين راجع به بسم اللهي است كه در اول قرآن كريم است. و از آن جهت كه در اول هر سوره هم قرار دارد، بسم الله اول هر سوره يعني به نام خدا ابتدا كردن براي رسيدن به محتواي آن سوره.

\*«بسم الله»\* حواميم سبعه ومستحبات ستّه، براي رسيدن به هدف مشترك آن سور

گاهي چند سوره يك مضمون مشترك و واحدي را دارند. مثل حواميم سبعه و مسبّحات سته و مانند آن. اين حواميم هفتگانه كه اول همهٔ اينها حم است و با حم شروع مي‌شود يك معناي مشتركي را تعقيب مي‌كنند، گرچه براي هر يكي از اين هفت حم هدف خاص است لذا هفت سوره شد. ولي همهٔ اين هفت سوره يك جامعي دارند كه از آن جهت حواميم سبعه با حرف مقطع حم شروع مي‌شود. بسم اللهي كه مربوط به اين هفت سوره است با هدف مشترك اين هفت سوره مناسب است. و همچنين مسبّحات ستّ يعني اين شش سوره‌اي كه اولشان تسبيح است، يا سَبّحَ است يا يُسَبّحُ است كه رسول خدا (عليه آلاف التحيه و الثناء) هر شب قبل از خوابيدن اين شش سورهٔ مسبحات را قرائت ميكردند. اين مسبحات، مسبحات ستّ يعني اين شش سوره‌اي كه اول آنها تسبيح است، حضرت هر شب قرائت مي‌كردند. جزء سنن ما هم هست. جزء دستورات ما هم هست كه هر شب انسان اين شش سوره را قرائت كند. مرحوم مجلسي اول (رضوان الله تعالي عليه) نظرشان اين است كه سورهٔ إسراء هم كه اولش \*«سبحان الذي أسري بعبده»\*(2) است آن هم جزء مسبحات است، قهراً مي‌شود هفت سوره نه شش سوره. علي اي حال اين سوري كه با تسبيح شروع مي‌شود اينها هم يك معناي واحدي را در بر دارند كه اين بسم الله اين هفت سوره يا شش سوره با معناي واحد اين سور ششگانه در ارتباط است. هر كسي شروع به يك سوره‌اي كرده است، معنا و غرض آن سوره را در نظر دارد و براي رسيدن به آن هدف از نام خدا كمك مي‌طلبد

متعلَّق بسم الله

در صورتي كه \*«بسم الله الرحمن الرحيم»\*(3) متعلق به استعين مي‌باشد يعني استعين باسم الله، به اسم خدا كمك مي‌گيرم كه اين بسم الله صله باشد براي استعين‌اي كه محذوف است يعني استعين باسم الله به نام خدا استعانت مي‌جويم در نيل به هدف و غرض اين سوره يا اگر اين (باء) باء ابتدائيه بود يعني ابتدأ باسم الله به نام خدا آغاز مي‌كنم يعني به نام خدا در اين كار مقدس شروع مي‌كنم . اين كار مقدس را شروع مي‌كنم كه به هدف اين سوره برسم پس بسم اللهي كه در اول قرآن است انسان به نام خدا شروع مي‌كند كه به هدف اين قرآن كه نوراني شدن است، برسد. و انسان به خوبي مي‌تواند در خود بيازمايد اين آياتي كه خوانده است اين سوره‌اي كه خوانده است اين تفسيري كه گذرانده است در دل او اثر كرد يا نه. ممكن نيست انسان نوراني بشود و احساس نكند كه نوراني شده است . طوري نيست كه انسان نورانيت خود را احساس نكند. و هر روزي كه انسان از بحث فارغ مي‌شود، يا هر وقتي كه از يك سوره فارغ مي‌شود و در خود آن نورانيت را احساس كرد، مطمئن مي‌شود كه به منظور اين سوره تا حد امكان رسيده است و اما اگر اين سوره را مانند بحثهاي ديگر پشت سر گذاشت، يك سوره‌اي را خواند و تفسير كرد،‌ مثل اين است كه يك فصل معالم را خوانده است، يك فصل مغني را خوانده است، نوري در او پيدا نشد گرچه آن كتابها هم نورند بايد در انسان نورانيت ايجاد كنند اما يك سوره را خوانده، بحث كرده، تفسير كرده، طوري در او اثر نكرد اين با قرآن تماس پيدا نكرد در حقيقت. كسي كه بسم الله مي‌گويد، يعني به نام خدا شروع مي‌كند، براي رسيدن به اين هدف مقدس در اصل قرآن چون خداي سبحان قرآن را نور ناميد بسم اللّهي كه در اول قرآن است براي اين است كه انسان به اين هدف واحد قرآن كه نوراني شدن است برسد بسم اللّهي كه در هر سوره است براي رسيدن به هدف خاص آن سوره است باسم اللهي كه در مسبحات ستة است براي رسيدن به هدف مشترك آن شش سوره تسبيحي است. بسم اللّهي كه در حواميم سبعه است براي نيل به هدف مشترك آن هفت حاميم است و مانند آن

قداست و بركت نام خداٰ

و اين \*«بسم الله الرحمن الرحيم»\*(4) آنچنان از قداست برخوردار است كه انسانها موظفند اين نام را تسبيح كنند، تكريم كنند اين نام را گرامي بدارند، اين نام را فراموش نكنند. نه اين نام را در جاي باطل بكار ببرند و نه در كار حق از اين نام غفلت كنند و نه در كنار اين نام نام ديگري يا ديگران را ببرند لذا خداي سبحان هم اين اسم را مظهر بركت قرار داد، هم مظهر تسبيح، هم اوصاف تشبيهيه را در اين اسم ظاهر كرد و هم بركات تنزيهيه را، هم فرمود \*«تبارك اسم ربك»\*(5) هم فرمود \*«سبّح اسم ربك»\*(6). تسبيح از اوصاف تنزيهيه خداي سبحان است. تقديس كردن، تنزيه كردن، تسبيح نمودن يعني خدا را از نياز منزه دانستن از شريك مبرا دانستن و مانند آن. اين معناي تقديس و تسبيح است كه انسان خدا را از نياز تنزيه مي‌كند و از اشتراك با كسي تنزيه مي‌كند. خدا را با تجليل \*«ليس كمثله شيء»\*(7) تنزيه مي‌كند. تسبيح كردن، تقديس كردن تنزيه كردن، سبوحٌ قدوسٌ گفتن يعني خدا را \*«ليس كمثله شيء‌»\*(8) دانستن. او را از هر نقصي منزه و مبرا دانستن.

اما صفات تشبيهيه كه او خالق است او رازق است او شافي است، او كافي است، او حسيب است، و امثال ذلك يعني همهٔ خيرات از ناحيهٴ اوست. يك بحث اين است كه همهٔ خيرات از ناحيهٴ اوست، يك بحث اين است كه او همانند ندارد، نظير ندارد،‌ نياز ندارد. آنچه كه به سلب نقائص برمي‌گردد، از او به نام تنزيه و تقديس ياد مي‌كنند. آنچه كه به اثبات كمالات برمي‌گردد از او به بركت و امثالُ ذلك ياد مي‌كنند. يك وقت مي‌گوييم اسم خدا متبارك است. يك وقت مي‌گوييم اسم خدا مسبّح است. خداي سبحان به هر دو امر ما را وادار كرده است. هم به ما آموخت كه نامش را تنزيه كنيم، فرمود: \*«فسبّح باسم ربك العظيم»\*(9)، \*«سبح اسم ربك الاعلي»\*(10) اين نام را تنزيه بكن. اين طور نباشد كه در كنار اين نام شريكي براي او قائل باشي و بگويي به نام خدا و به نام خلق قهرمان خدا. اين تنزيه نام خدا نيست. اين توهين نام است كه در كنار اين نام، نام ديگري يا ديگران باشد. و مبادا بگويي اول به نام خدا، دوم به نام فلان شخص. اين خدا نامش اولي است كه ثاني برنمي‌دارد. نه در كنار او نامي است، نه او اول است و ديگري يا ديگران ثاني. اين نام را تنزيه بكن. \*«سبح اسم ربك الاعلي»\*(11)، \*«سبح اسم ربك العظيم»\*(12) اين نام خدايي كه عظيم است، اين نام را تنزيه بكن. اين نام را تقديس بكن. در كنار اين نام، نام ديگر نبر. در كنار اين نام، نام احدي را نيار. نه بگو اول خدا، دوم فلان كس. نه در كنار نام خدا نام ديگران را ببر. اين نام را تنزيه كن. ذات اقدس اله كه منزه از هر نقص است. در مقام تلفظ، اين نام را هم گرامي بدار. اين طور نباشد كه در كنار نام حق نام ديگران را هم ببري، به نام خدا و به نام كي. اين چنين نباشد. اين نام را تنزيه بكن. چون اين نام سِمه و علامت همان ذات است. يا اين نام از يك سُمُوّ و رفعت خاصي برخوردار است. وقتي اين كريمه نازل شد \*«سبح اسم ربك الاعلي»\* (13) رسول خدا فرمود: «اجعلوها في سجودكم» (14) آنرا در سجده قرار بدهيد، كه در سجده مي‌گوييم: سبحان ربي الاعلي و بحمده . وقتي نازل شد \*«سبح اسم ربك العظيم»\*(15)، فرمود: «اجعلوها في ركوعكم»(16) لذا در ركوع مي‌گوييم: سبحان ربي العظيم و بحمده. اين كه خداي سبحان فرمود نام مرا گرامي بداريد، معلوم مي‌شود اين نام از قداست خاص برخوردار است. اين نام را فرمود متبارك بدانيد \*«تبارك اسم ربك ذي الجلال و الاكرام»\*(17) براي اينكه اين نام منشأ بركت است. اين نام نشانه و علامت آن هستي محض است كه همهٔ خيرات از ناحيهٴ اوست. فرمود: \*«تبارك اسم ربك ذي الجلال و الاكرام»\*(18) كه مرحوم فيض در صافي نقل مي‌كند(19): بعضي‌ها ذو الجلال قرائت كرده‌اند كه ذو الجلال نعت مقطوع اسم است: \*«تبارك اسم ربك»\* كه آن اسم (ذو الجلال و الاكرام) است. اين مال كسي است كه به حق به اين اسم رسيده باشد و تلفظ كرده باشد.

\*«بسم الله»\* از عبد به منزلهٴ \*«كن»\* از مولا

آنها كه به حق به اين اسم رسيده‌اند اين چنين مي‌گويند، مي‌گويند (بسم الله الرحمن الرحيم من العبد بمنزلة كن من المولي) همان طوري كه خداي سبحان هر چه را كه بخواهد با «كن» انجام مي‌دهد، بندهٴ آن مولي هم به اذن آن مولي، هر چه را بخواهد با بسم الله انجام مي‌دهد. (بسم الله الرحمن الرحيم من العبد بمنزله كن من المولي) نمونه‌اش را قرآن در جريان نوح بيان كرده است كه \*«بسم الله مجريها و مرسيها»\* (20) جريان نوح را كه قرآن كريم طرح مي‌كند مي‌فرمايد او كه مسلط بر اين طوفان سهمگين بود، كشتي را با نام خدا حركت مي‌داد و با نام خدا آرام مي‌كرد. يا سير و سكون اين كشتي با نام خدا بود. (بسم الله مجريها و بسم الله مرسيها) لنگرگاهش به نام خدا، حركتش به نام خدا. نوح وقتي مي‌خواست اين كشتي حركت كند به نام خدا حركت مي‌داد. وقتي مي‌خواست اين كشتي بايستد و لنگر بياندازد، به نام خدا بود.

نزديكي \*«بسم الله»\* به اسم اعظم از سياهي چشم به سفيدي آن

آنكه عبد كامل است به اذن خدا از «بسم الله» كاري مي‌گيرد كه مولاي او از «كن» كاري را مي‌گرفت. چرا؟ چون اين عبد به جايي رسيده است چيزي نمي‌خواهد مگر اين كه خدا بخواهد. لذا گفتند «بسم الله الرحمن الرحيم به اسم اعظم آنقدر نزديك است كه سياهي چشم به سفيدي چشم نزديك است»(21). اگر ما در تمام كارها به حق بگوييم \*«بسم الله الرحمن الرحيم»\*(22). به نام خدا آغاز كنيم نه به نام احدي، و اين را هم يك عدد لفظي ندانيم. به حق به اين نام آغاز كنيم نه به قدرتهاي خود تكيه كنيم و اين را فقط يك تشريفات صوري و ظاهري بدانيم، بلكه بگوييم به اين نام ما شروع مي‌كنيم و اگر ديگر اسباب و وسائل آماده است اعتنايي به آنها نكنيم، بگوييم خدا خواست كه آنها حاضر باشد. اگر اين چنين بود، اين اسم اعظم در كنار اين نام ظهور مي‌كند. انسان با اين بسم الله كار نوح را انجام مي‌دهد.

نصيحت حضرت امير المؤمنين(عليه السلام) به ابوذر

وقتي اباذر (رضوان‌الله‌عليه) را كه خواستند به ربذه تبعيد كنند، مرحوم كليني رضوان الله عليه نقل مي‌كرد كه با اينكه حكومت وقت بدرقهٴ اباذر را قدغن كرده بود، مع ذلك اميرالمؤمنين و حسنين (عليهم السلام) و بعضي از صحابهٴ خاص حضور داشتند. آنجا حضرت نصيحت كرد كه مبادا از اين جهت نگران باشي كه ربذه يك جايي بي آب و علفي است،‌ زندگي در آنجا دشوار است(23)، چه كنيم اينها. در آنجا ظاهراً اباذر به عرض حضرت رساند من از نظر عقيده به اينجا رسيده‌ام يا حضرت به او فرمود كه اگر سراسر زمين مثل يك فلز بشود، مس و قطره‌اي هم از بالا باران نبارد، اگر روي زمين مثل يك فلز نظير مس شد، چيزي از زمين ديگر نمي‌رويد. اگر از بالا هم هيچ قطره‌اي نبارد، اباذر عرض كرد: من اگر در يك همچنين جايي تبعيد بشوم ايمانم همان است كه هست. و مي‌دانم خدا رازق من است. و اين را حضرت تصديق كرد. معلوم مي‌شود انسان به وسائل عادي نبايد اعتماد كند. و وسائل عادي را جزء مجاري فيض او بداند ولا غير. اگر كسي به اينجا رسيده است كاري كه مولاي او با «كن» مي‌كند، او با «بسم الله» مي‌كند. اين همان است كه گفتند بسم الله الرحمن الرحيم،‌ به اسم اعظم آنقدر نزديك است كه سواد چشم به بياض چشم نزديك است. اين نام را اگر كسي گرامي داشت و او را تنزيه كرد و به حق معتقد بود در كنار اين نام، نام ديگري نيست و اين نام منشأ بركت است، از او هم ساخته است آنچه از ديگران ساخته نيست. اين طور نيست كه اباذر گزاف گفته باشد، چون «ما اظلّت الخضراء ولا اقلت الغبراء ذا لهجة أصدق من ابي‎ذر»(24) و نه ممكن است در حضور ولي الله كسي گزاف بگويد و حضرت صحّه بگذارد. اين كه اباذر عرض كرد من عقيده‌ام آن است كه اگر تمام روي زمين در حد يك مس باشد كه چيزي از زمين نرويد، و نمي هم از بالا نبارد، خدا مي‌تواند ما را روزي بدهد. اين نشانة توكل كامل است. اين تكيهٴ به خداست ولا غير. اگر كسي به اينجا رسيد، او مزهٴ اسم اعظم را هم كم و بيش مي‌چشد.

معارف قرآن در \*«بسم الله الرحمن الرحيم»\*

در بعضي از تعبيرات بزرگان آمده است(25) كه همهٔ معارف قرآن كريم در سورهٔ حمد جمع شده است كه آن فاتحة الكتاب است. ام الكتاب است و مانند آن. و همهٔ معارف سورهٔ فاتحهٴ الكتاب در بسم الله الرحمن الرحيم جمع شده است. و همهٔ آن اسرار در باء بسم الله الرحمن الرحيم جمع شده است. و اميرالمؤمنين مي‌فرمايد من نقطة باء بسم الله الرحمن الرحيم هستم(26). ما اگر نتوانيم بعضي از اسرار را بفهميم، مصلحت ما هم در اين است كه آهسته از كنار اين حرفها بگذريم. نگوييم اين حرفها باطل است. ما كه دستي بر اين حرفها نداريم. اين مقدار است كه بگوييم لا ادري.

سخن برخي از مفسّران دربارهٴ روايت «أنا نقطة تحت الباء»

بعضي از مفسرين(27) بزرگوار وقتي به اين گونه از مسائل مي‌رسند مي‌گويند اين مثل همان خواسته‌اي است كه گفته‌اند خداي سبحان دنيا را يا زمين را در يك تخم مرغ جا بدهد بدون اينكه زمين كوچكتر بشود يا تخم مرغ بزرگتر بشود. اين شدني نيست. چيزي كه شدني نيست، چگونه ما بياييم بگوييم كه همهٔ اسرار تحت باء‌ \*«بسم الله الرحمن الرحيم»\* است. يك نقطهٴ باء \*«بسم الله الرحمن الرحيم»\* است. اين مثل آن است كه همان حديثي كه معروف است كه آيا خدا مي‌تواند دنيا را يا مثلاً زمين را در يك تخم مرغ يا پوست تخم مرغ جا بدهد كه نه تخم مرغ بزرگتر بشود و نه دنيا كوچكتر؟

پاسخ ائمه (عليهم السلام) به اين پرسش كه آيا خدا مي‌تواند آسمانها و زمين را در پوست تخم مرغ بگنجاند

اين دو تا روايت است، دو نفر سؤال كرده‌اند و ائمه (عليهم‌السلام) هم دو جور جواب داده‌اند. چون راويان در يك سطح نبودند. سؤال كننده هم در يك سطح نبود. يك راوي كه سؤال كرد، حضرت به او جواب داد: «... وقد جعلها في عينك»(28) (چشمت را باز كن. عرض كرد باز كردم. فرمود چي مي‌بيني؟ عرض كرد آسمان مي‌بينم. زمين مي‌بينم. صحرا مي‌بينم، فضا مي‌بينم). فرمود: خداي سبحان بزرگتر از زمين را در كوچكتر از تخم مرغ جا داد. مگر نه آن است كه اينها را مي‌بيني؟! مگر بزرگتر از زمين را در كوچكتر از تخم مرغ نمي‌بيني؟! پس مي‌تواند. اين يك جواب بود كه حضرت به او داد. اين براي اوساط از مردم شايد نافع باشد. همين روايت را، همين سؤال را از امام (عليه‌السلام) در جوامع روايي ماست كه مطرح كردند، منتها اين سؤال كننده در سطح بالاتري بود. سؤال كرد آيا مي‌شود؟ حضرت در جواب فرمود: قدرت خدا نامحدود است. «و الذي سألتني لا يكون»(29) اين كه تو سؤال كردي ممتنع است. اين شدني نيست نه آيا خدا مي‌تواند. قدرت خدا نامحدود است، وقتي قدرت نامحدود شد به هر چه مصداق شيء است و عنوان شيء بر او صادق است، قدرت تعلق مي‌گيرد. اگر چيزي لا شيء بود، ذات نداشت، شيء بر او صادق نبود مثل ممتنعات، او شيء نيست تا ما بگوييم \*«إنّ الله علي كل شيء قدير»\*(30) آيا بر او قادر است يا نه. مثلاً دو دو تا بشود پنج تا، اين لا شيء است. شيء نيست. چون ممتنع است. وقتي ممتنع شد ذات ندارد. شيء نيست . وقتي شيء نبود مصداق \*«ان الله علي كلّ شيء قدير»\*(31) نيست و مانند آن . حضرت در جواب دوم فرمود قدرت خدا نامحدود است، اما آنچه را كه تو سؤال كردي شدني نيست. اين راجع به آن جريان تخم مرغ و سؤال و جواب بود.

نقد و پاسخ مفسّرين

اما مقام ما هم از اين قبيل است يا نه . بسيار خوب ما يك قدري جلوتر برويم و ببينيم اين مفسر بزرگوار تا كجا همراه است . مگر نه آن است كه همهٔ حقايق و اسرار عالم در قرآن كريم هست. اينكه ائمه فرمودند چيزي از اسرار عالم نيست مگر اينكه در قرآن باشد، منتها ما مي‌دانيم. جزء بطون قرآن است نه جزء ظواهر قرآن. ما مي‌فهميم و ديگران دسترسي ندارند. اين گونه از روايات كه كم نيست. آنچه اميرالمؤمنين (سلام الله عليه) فرمود، جريان گذشته و آينده الي يوم القيامه در قرآن كريم است منتها من سخن گوي قرآنم و او حرف نمي‌‌زند. «فاستنطقوه ولن ينطق ولكن أخبركم عنه»(32) اين كه مورد قبول است . خب مگر قرآن جز آن است كه يك كتاب دويست،‌ سيصد صفحه‌اي است، چطور همه اسرار عالم در اين كتاب دويست، سيصد صفحه‌اي جا گرفته . پس مي‌شود انسان براي ظواهر، باطني قائل بود. براي باطن،‌باطني قائل بود. براي باطن باطن،‌باطني قائل بود. و مانند آن. مگر مي‌شود زمين را كل زمين را انسان در يك دريا جا بدهد. حالا خوب است . كل زمين را مگر مي‌شود در دريا جا داد. كل زمين را مگر مي‌شود در يك اقيانوس جا داد. چون كل را نمي‌شود در جزء‌ جا داد . ولو آن جزء‌ اقيانوس كبير باشد. اگر چنانچه تداخل اجسام محال است، انطباع عظيم در صغير محال است، از اين جهت نمي‌شود زمين را در پوست تخم مرغ جا داد، فرق نمي‌كند. زمين را هم نمي‌شود در يك مساحت چند هزار هكتاري جا داد. زمين را هم نمي‌شود در اقيانوس كبير جا داد. چون آن بستر اقيانوس كبير هم خود جزء‌ زمين است. آن بستر اقيانوس كبير فقط به اندازهٴ‌ خودش جا مي‌گيرد. اين كل را نمي‌شود در جزء‌ جا داد. حالا چطور همه اسرار عالم در اين كتاب دويست، سيصد صفحه‌اي جا گرفته؟! و اگر چنانچه در بعضي از تعبيرات بزرگان آمده است اين رمز است،‌ اين اشاره است و بطني دارد. و براي بطن، بطني است . اينها معاني طوليه است. ما اگر بخواهيم ظاهرش را بگيريم بله اينچنين به نظر مي‌آيد كه همهٔ اسرار چگونه در باء‌ بسم الله مي‌گنجد و حضرت امير (سلام الله عليه) نقطه تحت باء‌ است . آنگاه مي‌شود تنظير كرد كه همان طوري كه نمي‌شود زمين را در پوست تخم مرغ جا داد، اينجا هم نمي‌شود اسرار عالم را در باء‌ بسم الله جمع كرد.

قرآن مراتبي دارد و در ظاهر خلاصه نمى‌شود

خب شما كه قبول داريد اسرار عالم در اين كتاب آسماني جمع شده است مگر اين كتاب بيش از يك مجموعه دويست، سيصد صفحه‌اي است، چگونه همهٔ حقايق عالم در اينجا جمع شد. پس معلوم مي‌شود، درجاتي دارد، باطني دارد و مانند آن. اين مقام مكنوني دارد. اين مقام مكنون، كتابي است در كتاب. ما فقط با تنزيلش در ارتباطيم. \*«انه لقرآن كريم في كتاب مكنون لايمسه الا المطهرون»\*(33) براي كتاب، كتاب ديگري است. شما مي‌بينيد در اين مسائل عادي يك تاجر يك دفتر روز دارد، يك دفتر كل. دفتر روز، جزئيات روزانه را مي‌نويسد. دفتر كل، كل سود و زيان تجاري بازرگانيش را مي‌نويسد. خداي سبحان براي اين قرآن كريم كه يك كتاب تنزيلي است يك كتاب مكنون قائل شده است. فرمود: \*«انه لقرآن كريم في كتاب مكنون»\*(34) پس اين كتاب در يك كتاب ديگري است. چه اينكه نامهٴ اعمال ابرار را هم فرمود: در يك كتاب ديگري است. فرمود: \*«إنّ كتاب الابرار لفي عِلّيّين و ما أدريٰكَ ما عليّون كتابٌ مرقومٌ»\*(35) يعني نامهٴ اعمال ابرار در كتاب ديگر است. اين كتاب در كتاب ديگر است. پس للكتاب كتاب. للظاهر باطن. \*«ان كتاب الابرار لفي عليين»\*(36) كتاب ابرار در عليين است. عليين چيست؟ \*«وما ادريك ما عليون»\*(37) عليون چيست؟ \*«كتاب مرقوم»\*(38) فللكتاب كتاب. فلكتاب الابرار كتاب. پس للظاهر باطن. \*«وما ادريك ما عليون»\*(29) عليون چيست؟ \*«كتاب مرقوم»\*(40) خب خوانندگان آن كتاب كيند؟ \*«يشهده المقربون»\*(41) مقربون از آن كتاب دروني باخبرند. پس مي‌شود، ظاهر، باطني داشته باشد. مي‌شود در بيرون دروني هم داشته باشد. اگر اين راهها باز است و اگر شواهدش هست، انسان اگر خود نرسيد يا اينها را طرح نكند يا بگويد علمش به اهلش موكول است. بگويد نه و نمي‌شود و نيست، اينها دشوار است. بنابراين اين بزرگان مي‌گويند اگر انسان به جايي رسيد كه جز خواستة خدا، خواسته‌اي نداشت، هر كاري را كه به اذن خدا بخواهد با \*«بسم الله الرحمن الرحيم»\* انجام مي‌دهد. \*«بسم الله الرحمن الرحيم»\* اثرش آن است كه بنده اگر بگويد مثل آن است كه خدايش بگويد كن. \*«انما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون»\*(42) منتها آن بنده، بندهٴ خاص خداست، نظير انبياي الهي، نظير اولياي الهي، نظير ائمهٴ معصومين. آنچه با يك بسم الله اين كشتي را در امواج به مقصد مي‌رساند، لنگر گاهش به اسم خداست، سيرش به اسم خداست، ديگران هم همين كار را مي‌كنند. به اسم خدا از دريا مي‌گذرند. به اسم خدا وارد آتش مي‌شوند و آتش گلستان خواهد شد. اين نقش را دارد.

اشتراط ذبح و تذكيه حيوان به ذكر اسم خدا

هم ما موظفيم ظاهر را گرامي بشماريم، هم موظفيم و مأموريم كه به همراه ظاهر، تا آنجا كه ميسور است حركت كنيم. در اين ظاهر گفتند چيزي كه كلمهٴ بسم الله، نام خدا بر او برده نشده است او مردار است. هم دستور دادند كه وقتي مي‌خواهيد ذبيحه را ذبح كنيد، نام خدا را ببريد \*«فاذكروا اسم الله عليها»\*(43) در هنگام نحر شتر در قربانگاه يا ذبح ساير ذبايح مي‌گويند نام خدا را ببريد. اين جنبة اثباتي قضيه و اگر كسي عمداً نام خدا را نبرد، آن حيوان مردار مي‌شود. \*«ولا تأكلوا مِمّا لم يُذكَر اسمُ الله عليه و انه لفِسْقٌ»\*(44) چيزي كه حلال و طيب و طاهر بود مي‌شود مردار و حرام و آلوده. اين نام است كه اثر دارد. يك شرط حليت ذبيحة آن است كه ذابح مسلمان باشد. آن يك امر . يك شرط ديگر اين است كه حين ذبح بگويد \*«بسم الله الرحمن الرحيم»\*. اگر يك مسلماني عمداً نگفت، نام خدا را نبرد ولو ذابح مسلم هست اما در حين ذبح، عمداً بسم الله را نگفت يا در زمان طاغوت شنيده‌ايد وقتي مي‌خواستند يك جايي را افتتاح كنند، مي‌گفتند به نام نامي فلان طاغوت. گاوي را سر ببرند يا گوسفندي را قرباني كنند براي مقدم نحس او، مي‌گفتند به نام نامي فلان. ولو ذابح مسلمان بود اما چون عمداً نام خدا را نمي‌برد، اين گوسفندي كه حلال بود و پاك، مي‌شد حرام و آلوده. اين اثر اين نام است. اينچنين نيست كه اين نام با ديگر نامها يكسان باشد يا گفتن و نگفتنش اثر نداشته باشد يا صرف نيت كافي باشد. اين طور نيست. هم در قسمت اثباتي به ما فرمودند نام خدا را ببريد، هم در قسمت سلبي فرمودند به اينكه اگر نام خدا را نبرديد، او جيفه و مردار مي‌شود و هم به ما فرمودند اين نام را تنزيه و تقديس كنيد \*«سبح اسم ربك الاعلي»\*»(45)، \*«فسبح باسم ربك العظيم»\*(46) هم فرمودند اين نام منشأ بركت است \*«تبارك اسم ربك ذي الجلال و الاكرام»\*(47) آنها كه طبق نقل مرحوم فيض ذوالجلال و الاكرام قرائت كردند، اين نعت مقطوع است كه خبر است براي مبتداي محذوف يعني هو، يعني آن اسم، ذو الجلال و الاكرام است. اسم خدا داراي جلالت است . اسم خدا داراي كرامت است. اين طور نيست كه اين نام لقلقة لسان باشد و بركت نداشته باشد.

اسم اعظم از سنخ لفظ و مفهوم نيست

آنگاه آن روايتهايي كه كم و بيش دربارة اسم اعظم وارد شده است روشن مي‌شود كه اگر يك كسي به همراه اين اسم بالا برود، سهمي از اسم اعظم خواهد داشت. اسم اعظم لفظ نيست . اسم اعظم مفهوم نيست كه با علم حصولي و وجود ذهني اثر كند. اسم اعظم حرف نيست كه با حرف كسي مرده را زنده كند يا با حرف كسي بر دريا مسلّط بشود، كشتي را با حرف براند. اين چنين نيست. عالم نه با حرف اداره مي‌شود، نه با مفهوم ذهني. عالم با آن مقام انساني اداره مي‌شود. اگر بسم الله همراه آن مقام بود، از جان يك موحدي بسم الله نشأت گرفت، يك موحد كامل گفت \*«بسم الله الرحمن الرحيم»\* اين است كه از اسم اعظم سهمي دارد و مي‌تواند بر عالم به اذن آفريدگار عالم اثر بگذارد و مسلط بشود. و گر نه اسم اعظم يك كلمه‌اي باشد انسان در بين كلمات جستجو كند آنها را بخواند و بدمد و مرده‌اي را زنده كند اين افسانه است. اسم اعظم يك مفهومي باشد كه هر كسي كه اين مفهوم را به خاطر سپرد، درخت پژمرده‌ را سرسبز كند، اين قصه است. عالم كه با مفهوم و با لفظ نمي‌گردد. عالم با حقيقت مي‌گردد. هر كسي به مقام ولايت رسيد مانند انبياي الهي، آن مقام را پيدا مي‌كند و از آن كلمات آن اسمها را استفاده مي‌كند و الا چه خاصيت دهد نقش نگيني. آن انگشترها را اگر ديگران هم داشته باشند اگر انگشت، انگشت سليمان نباشد، نقش نگين كه اثري ندارد. و اگر جان، جان اولياي الهي نباشد بسم الله آن اثر را نمي‌گذارد. اما ما نبايد اين مقامها را انكار بكنيم . ما اگر نرسيديم نبايد بگوييم كه اين چه مي‌گويد؛ اسم اعظم به بسم الله الرحمن الرحيم آنقدر نزديك است كه سواد عين به بياض عين نزديك است، اينها يعني چه؟! يا اسرار عالم تو بسم الله است يعني چه؟!

شرط حلّيت ذبيحه ذكر اسم الله است نه بخصوصه \*«بسم الله الرحمن الرحيم»\*

مرحوم شيخ در اول تبيان اينچنين نظر داد كه اگر كسي مي‌خواست ذبيحه‌اش حلال باشد بايد بگويد \*«بسم الله الرحمن الرحيم»\*،‌ كه اگر گفت؛ الحمد لله مثلاً كافي نيست﴿48﴾. اين حرف، حرف تحقيقي نيست . تحقيق در مسألة فقهي اين است كه اگر كسي نام خدا را برد ولو به عنوان حمد، ولو به عنوان تسبيح، ولو به عنوان تحميد، ولو به عنوان تكبير گفت الله اكبر و اين مرغ را سر بريد، اين مي‌شود حلال . نام خدا را بايد ببرد لازم نيست بگويد \*«بسم الله الرحمن الرحيم»\*. اينجا هم در حقيقت آن است. حالا نشانه‌اش آن است كه وقتي اين آيهٔ مباركهٔ \*«سبح اسم ربك الاعلي»\*(49) وارد شد، حضرت فرمود: اجعلوها في سجودكم(50) ما در سجود چه مي‌گوييم؟ ما مي‌گوييم سبحان اسم ربي الاعلي يا سبحان ربي الاعلي؟ وقتي اين آيه نازل شد \*«فسبح باسم ربك العظيم»\*(51) حضرت فرمود: «اجعلوها في ركوعكم». ما در ركوع مي‌گوييم سبحان اسم ربي العظيم يا سبحان ربي العظيم ؟ اين نام را گرامي داشتيم. گاهي اثر بر همين نام است كه بگوييم \*«بسم الله الرحمن الرحيم»\*، گاهي بر هر نامي از نامهاست؛ الحمد باشد، تسبيح باشد، تكبير باشد، اينها هم هست منظور آن است كه اين همانطوري كه حقايق عالم در خود قرآن مي‌گنجد حقايق قرآن هم در فاتحة الكتاب مي‌گنجد و اين بياني كه ابن عباس يا ديگران از اميرالمؤمنين (عليه السلام) نقل كرده‌اند؛ كه من اگر بخواهم مي‌توانم چندين جلد كتاب مثلاً بار چند شتر را از تفسير سورهٔ مباركه فاتحه يا بسم الله پر كنم(52)، اينها را چون ما دسترسي نداريم مصلحت ما هم اين است كه انكار نكنيم اينها را بگوييم اينها براي اهلش يا ما دسترسي نداريم با لا ادري از كنارش رد مي‌شويم بلكه انشاء الله درهايي از اين رحمت به روي ما هم باز بشود. ما هم بكنيم آنچه مسيحا مي‌كرد.

«و الحمد لله رب العالمين»

پاورقي‌ها:

(1) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 1.

(2) سورهٔ اسراء، آيهٔ 1.

(3) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 1.

(4) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 1.

(5) سورهٔ الرّحمن، آيهٔ 78.

(6) سورهٔ اعلي، آيهٔ 1.

(7) سورهٔ شوريٰ، آيهٔ 11.

(8) سورهٔ شوريٰ، آيهٔ 11.

(9) سورهٔ حاقّة، آيهٔ 52.

(10) سورهٔ اعليٰ، آيهٔ 1.

(11) سورهٔ اعليٰ، آيهٔ 1.

(12) سورهٔ حاقّه، آيهٔ 52.

(13) سورهٔ اعلي، آيهٔ 1.

(14) من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 315.

(15) سورهٔ حاقّه، آيهٔ 52.

(16) من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 315.

(17) سورهٔ الرّحمن، آيهٔ 78.

(18) سورهٔ الرّحمن، آيهٔ 78.

(19) تفسير صافي، ج 5، ص 117؛ و قري بالرفع صفة للاسم.

(20) سورهٔ هود، آيهٔ 41.

(21) نور الثقلين، ج 1، ص 8.

(22) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 1.

(23) روضه كافي، ص 170، ح 251.

(24) بحار، ج 10، ص 123.

(25) بيان السعادة، ج 1، ص 29؛ نيز ر.ك، تفسير سورهٔ حمد، امام خميني (قدس سره)، ص 203.

(26) مشارق أنوار يقين، ص 21؛ منهج الصادقين، ج 1، ص 90. روح البيان، ج 1، ص 7، اسفار، ج 7، ص 34.

(27) الكاشف، ج 1، ص 26.

(28) بحار، ج 4، ص 143. جاء رجل الي الرضا (عليه‌السّلام) فقال: هل يقدر ربّك أن يجعل السّموات و الأرض و ما بينهما في البيضة؟ قال: «نعم و في أصغر من البيضة و قد جعلها في عينك و هي أقل من البيضة لأنّك إذا فتحتها عاينت السّماء و الأرض و ما بينهما و لو شاء الله لأعماك عنها.

(29) همان؛ نور الثّقلين، ج 1، ص 38. «قال علي (عليه‌السّلام): انّ الله تبارك و تعالي لا ينسب الي العجز و الذي سألتي لا يكون».

(30) سورهٔ بقره، آيهٔ 40.

(31) سورهٔ بقره، آيهٔ 40.

(32) نهج‌البلاغه، خطبه 158.

(33) سورهٔ واقعه، آيات 77 ـ 79.

(34) سورهٔ واقعة، آيات 77 ـ 78.

(35) سورهٔ مطففين، آيات 18 ـ 20.

(36) سورهٔ مطففين، آيهٔ 18.

(37) سورهٔ مطففين، آيهٔ 19.

(38) سورهٔ مطففين، آيهٔ 20.

(39) سورهٔ مطففين، آيهٔ 19.

(40) سورهٔ مطففين، آيهٔ 20.

(41) سورهٔ مطففين، آيهٔ 21.

(42) سورهٔ يس، آيهٔ 82.

(43) سورهٔ حج، آيهٔ 36.

(44) سورهٔ انعام، آيهٔ 121.

(45) سورهٔ اعليٰ، آيهٔ 1.

(46) سورهٔ حاقّة، آيهٔ 52.

(47) سورهٔ الرّحمن، آيهٔ 78.

﴿48﴾ التبيان في تفسير القرآن، ج 1، ص 26.

(49) سورهٔ اعليٰ، آيهٔ 1.

(50) من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 315.

(51) سورهٔ حاقّه، آيهٔ 52.

(52) عوالي اللآلي، ج 4، ص 102؛ روى عن علي (عليه‌السّلام) أنه قال لوشئت لأوقرت سبعين بعيراً من باء بسم الله الرّحمن الرّحيم.